

درسنامه نظریه ادبی

مری کلیگز، استاد دانشگاه کلرادو، در کتاب حاضر تلاش کرده است با زبان ساده، دشوارترین مفاهیم و نظریه‌های نقد ادبی را در حد فهم همگان تشریح کند. وی با اشاره به این نکته که نظریه‌های ادبی به اندازه خود ادبیات قدمت دارند، می‌نویسد: «نظریه ادبی» به مجموع دیدگاه‌هایی گفته می‌شود که طی سی یا چهل سال گذشته، بر چگونگی تفکر، تدریس و تولید «ادبیات» در کالج‌ها و دانشگاه‌ها تأثیر فراوان داشته است. نیز اصطلاحی فراگیر است مشتمل بر رویکردهای مختلف به متون، اعم از ادبی و غیر ادبی. اگر این رویکردها جنبه مشترکی داشته باشند، اشتراکاتشان در این است که همه آنها به بررسی عواملی می‌پردازند که بر چگونگی نگارش آثار و اینکه چگونه می‌توانیم آن متون را بخوانیم، اثر می‌گذارد.

کلیگز در ادامه خاطرنشان می‌سازد که «نظریه ادبی» محصولی میان‌رشته‌ای، متشکل از زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، اقتصاد، مطالعات جنسیت، مطالعات قومی، علوم سیاسی و... است. با این حال، او معتقد است دست یافتن به تعریف قطعی واحد و جامع و در عین حال ملموس از «نظریه ادبی»، کاری دشوار است.

کتاب در ۹ فصل به نگارش درآمده است. مفهوم نظریه ادبی و دلایل اهمیت دانستن آن، مبحث فصل آغازین کتاب را تشکیل می‌دهد. از جمله دلایل مذکور می‌توان این نمونه را برشمرد: متون ادبی، مانند سایر انواع متون، دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم، تولید می‌کند و «نظریه ادبی» ابزاری است که ما را قادر می‌سازد نحوه وقوع این مسئله را بررسی کنیم.

چون بخش اعظمی از نظریه ادبی بررسی شده در کتاب، مربوط به اندیشمندانی است که «نظریه انسان‌گرا» را زیر سؤال برده‌اند، نویسنده، فصل دوم کتاب را به این نظریه اختصاص داده و اینکه چگونه این نظریه مطالعه ادبیات و همه رشته‌های علوم انسانی تا پیش از سال ۰۷۹۱ را شکل داد. به زعم وی، «انسان‌گرایی» یکی از آن واژه‌هایی است که معنای دقیقی ندارد؛ عمدتاً به این دلیل که معنایش بسته به موقعیتی که



* درسنامه نظریه ادبی.

* مری کلیگز، ترجمه دکتر جلال سخنور، الهه دهنوی

و سعید سبزیان.

* چاپ اول، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۸.

به کار می‌رود، متفاوت است. کلیگز تصریح می‌کند: در جامع‌ترین معنا، انسان‌گرایی عبارت است از جهان‌بینی‌ای که ارزش‌ها و دغدغه‌های بشر را، در تقابل با ارزش‌های الهی یا فوق‌طبیعی، در مرکز توجه حیات و تفکر قرار می‌دهد. از آنجا که تفکر انسان‌گرا این انگاره را که خداوند مرکز مطلق جهان است، به کنار نهاد و در مقابل، این اعتقاد را مطرح کرد که ذهنیت انسان برترین مرجع و منشأ دانش و آفرینش است، گاهی به این تفکر تحت عنوان «انسان‌گرایی غیر دینی» اشاره می‌شود. نویسنده در این فصل از دیدگاه‌ها و نظریات فیلسوفان، نظریه‌پردازان و منتقدان برجسته‌ای نظیر «افلاطون»، «ارسطو»، «سرفرانسیس بیکن»، «ساموئل جانسن»، «جان کیس» و «متیو آرنولد» بهره می‌گیرد.

فصل سوم کتاب به مبحث «ساختارگرایی» اختصاص دارد؛ شیوه‌ای فکری که در جست‌وجوی اجزاء یا عناصر اصلی تشکیل‌دهنده اثر یا هر جسم است. نویسنده در این بخش از تأثیر ساختارگرایی در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف، از جمله انسان‌شناسی، زبان‌شناسی، ریاضیات، و نقد ادبی و فرهنگی، به طور عام، و چگونگی عملکرد آن در ادبیات، به طور خاص، سخن رانده، خاطر نشان می‌سازد: متون ادبی، مانند هر نوع متن دیگر، از زبان نشئت می‌گیرند؛ پس تحلیل ساختارگرایانه ادبیات با بررسی ساختاری خود زبان آغاز می‌شود. بنابراین زبان‌شناسی، یکی از اولین و مهم‌ترین رشته‌هایی بود که دیدگاه ساختارگرا را پذیرفت. از آنجا که پیروان این نوع نقد، اساس رویکرد خود را بر یافته‌های زبان‌شناسی فردینان دوسوسور و مردم‌شناسی لوی استراس نهادند، نویسنده در ادامه به آرای این دو تن اشاره می‌کند.

«واسازی» موضوع فصل چهارم کتاب را تشکیل می‌دهد؛ دالی که به مجموعه پیچیده و غالباً گیج‌کننده‌ای از نظرات، مفاهیم و روش‌ها اشاره دارد. ژاک دریدا، شخصیت اصلی واسازی، معتقد است که واسازی صرفاً «نظریه» نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از راهبردها یا شیوه‌های خوانش است. نویسنده در آغاز این فصل اصول واسازی را مطرح ساخته، تصریح می‌کند: نخستین نکته‌ای که واسازی به ساختارگرایی اضافه می‌کند، این است که همه ساختارها یک مرکز دارند. دومین اصلی که واسازی مطرح می‌کند، ریشه در این دیدگاه لوی استراس دارد که واحدهای درون یک نظام، به صورت جفت‌جفت یا متقابل‌های دوتایی کنار هم قرار می‌گیرند و متشکل از دو وضعیتی هستند که با یکدیگر نوعی رابطه دارند و به گفته دریدا، درون چنین ساختارهایی همواره به یک جزء از این تقابل، ارزش فرهنگی بیشتری داده می‌شود. وی در ادامه این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که «واسازی» دقیقاً چیست؟ و همه این بحث‌ها درباره نظام‌های فلسفی و مرکزها چه ربطی به خواندن ادبیات دارد؟ آنگاه با استناد به گفته منتقد ادبی، باربارا جانسن، اذعان می‌دارد: واسازی «بر هم زدن نیروهای دلالتی است که در حال جنگ با خود متن» هستند؛ و خوانش واسازی «به بررسی مشخصه تفاوت نقادانه متن با خودش می‌پردازد».

نویسنده در فصل پنجم با طرح دیدگاه زیگموند فروید درباره «ضمیر ناخودآگاه» و راه‌های دستیابی به آن - رؤیا، لغزش و لطیفه - که بالطبع توجه به زبان، جناس‌ها، تپق‌ها، جابه‌جایی‌ها، ادغام‌ها و امثال آنها را می‌طلبد، نشان می‌دهد که روان‌کاوی، رابطه مستقیمی با نقد ادبی دارد؛ با این استدلال که هر دو نوع تحلیل بر خوانش دقیق زبان تمرکز دارند. ژاک لاکان دیگر اندیشمندی است که دیدگاه‌های وی در

این فصل بررسی شده است. او طی دهه ۵۹۱، رویکرد خاص خود را در روان‌کاوی مطرح کرد که مبتنی بر دیدگاه‌های موجود در زبان‌شناسی ساختارگرا بود.

در فصل ششم تحت عنوان «فمینیسم»، دو جریان نظریه فمینیستی بررسی می‌گردد که با مطالعه ادبی پیوند مستقیم دارند: شاخه انگلیسی - آمریکایی، که از سنت انسان‌گرایی نشئت می‌گیرد، و شاخه اسپا ساختارگرای فرانسوی، که فرضیات و تلقی‌ات الگوی انسان‌گرایانه را زیر سؤال می‌برد.

«ایدئولوژی و نظام نوشتار»، عنوان فصل هفتم کتاب، به دیدگاه‌هایی اشاره دارد که سه نظریه و نظریه‌پرداز مورد بحث در این فصل را به یکدیگر مرتبط می‌سازد: لویی آلتوسر، میخائیل باختین و میشل فوکو، همگی به بحث درباره عملکرد ایدئولوژی و نیز اینکه ایدئولوژی‌ها چگونه سوژه‌ها (عوامل نقش‌پذیر) را می‌سازند، پرداخته‌اند. آنها دارای این دیدگاه مشترکند که هویت فردی را عوامل فرهنگی بیرونی بی‌شماری شکل می‌دهند؛ از جمله نظام نوشتار، که به هر عمل و رخدادی که درون یک فرهنگ رخ می‌دهد، معنا می‌بخشد. همه این نظریه‌پردازان از منظر مارکسیستی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، نویسنده در آغاز این فصل، به اجمال، در خصوص اصول اساسی نظریه مارکسیستی سخن می‌گوید. فصل هشتم به مبحث «نژاد و مطالعات پسااستعماری» اختصاص دارد. به زعم نویسنده، حوزه نظریه پسااستعماری تأثیر استعمار بر گسترش ادبیات و مطالعات ادبی - یا رمان، شعر و دیپارتمان‌های «انگلیسی» - را در درون شرایط تاریخی و سیاسی مناطق تحت نفوذ بررسی می‌کند که خارج از مرزهای جغرافیایی انگلستان و بریتانیا قرار داشته‌اند. استعمار و «انگلیسی»، هنری لویس گیتز و «میمون دلالت‌گر»، مطالعات پسااستعماری و شرق‌شناسی، هومی‌بابا و «منشأ فرهنگ»، و گلوریا آنزالدو و «مناطق مرزی» موضوعات این فصل را تشکیل می‌دهد.

«پسامدرنیسم» مبحث فصل پایانی کتاب است؛ اصطلاحی پیچیده یا مجموعه نظراتی که صرفاً از نیمه دوم دهه ۸۹۱ به حوزه مطالعاتی دانشگاهی تبدیل شده است. به تصریح نویسنده، تعریف پسامدرنیسم دشوار است؛ چون مفهومی است که در رشته‌ها یا حوزه‌های مطالعاتی مختلف، از جمله هنر، معماری، موسیقی، فیلم، ادبیات، جامعه‌شناسی، علوم ارتباطات، مد، و فتاوری، به چشم می‌خورد. همچنین تعیین زمان یا تاریخ مشخص برای آن دشوار است؛ زیرا دقیقاً مشخص نیست که پسامدرنیسم از چه زمانی آغاز می‌شود. بنابراین وی برای درک آسان‌تر مطلب، نخست به بررسی مدرنیسم می‌پردازد؛ جنبشی که ظاهراً پسامدرنیسم از آن به وجود آمده و شکل گرفته است. و آنگاه دیدگاه‌های چند اندیشمند، یعنی ژان بودریار، ژان فرانسوا لوتار، ژیل دلوز و فلیکس گاتاری، را در زمینه پسامدرنیسم مطرح می‌کند.

گفتنی است کتاب در سال ۲۰۰۲ منتشر شده است و به زعم مترجمان، نظریه‌های تازه‌تر نقد ادبی در حوزه نقد‌های فمینیسم، پسااستعماری و پسااستعماری را نیز در بر دارد. آنها یکی از فصل‌های کتاب تحت عنوان «نظریه همجنس‌گرایی» را حذف کرده و به جای آن مقاله‌ای با عنوان «هرمنوتیک انجیل» را افزوده‌اند که به اعتقاد آنان، باب تازه‌ای را به روی خوانندگان نقد ادبی می‌گشاید. مقاله مذکور اثر استیون پریکت و حاوی اطلاعاتی درباره نقد هرمنوتیک انجیل است.